

هُوَ اللَّهُ تَعَالَى

ستایش و نیایش پاک یزدانی است که بنیان انفرش را
 بر ظهور کالات مقدسه عالم انسانی نهاد که هویت نجیب
 بشون و آثار و احکام و افعال و اعیان و اسرار عرضه شود
 میشود کرد و الوار حقیقت کنت کنزاً محضاً فاجبت ان
 اعرف از مطلع صبح عیان نمایان شود و محاهد و نعوت
 کلیه حقیقت شائسته بزرگواری الائق که شمس حقیقت جهان الهی
 و نیز اعظم عالم انسانی و مرکز سوزجات رحمانیت
 و مطلع آثار با بهره حضرت احدتین و بطور شش ستر

فخلقت الخلق لاعرف در حیرت شود و تحقق یافت و تری الارض
 بامده و اذ انزلنا عليها الماء اهترت وربت و اصبحت
 من كل زوج بهيج

در این آیات دو اوقات چون بعضی وقایع مخالف کل
 شرایع که مخرب بنیاد انسانی و بادم بتیان رحمانیت
 از بعضی نادانان و حبس روان و شورشیان و فتنه جویان
 سرزده دین مبین الهی را بهانه نموده و لوله اشوبی بر آن
 اهل ایران در پیش امام دنیا از بیکانه و آشنا رسوا نمودند
 بجان الله دعوی شبانی نمایند و صفت کرکان درند
 و قرآن خوانند و روش درندگان خواهند صورت انسان
 دارند و سیرت حیوان پسندند و اذ اقبل لهم لا تقفوا
 فی الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم المفسدون و لكن
 لا یشرعون : لهذا لازم شد که مجلی در امت اساس آئین

یزدان بیانی بود و بجهت هوشیاری و بیداری یاران ذکر می شود

این مشهور و واضح است که در طینت و فطرت جمیع موجودات
 قوت و استعداد ظهور دو نوع کمالات موجود یکی کمالات
 فطریه که من دون واسطه صرف ایجاد الهی است و دیگری
 کمالات اکتسابیه است که در ظل تربیت مرتبی حقیقی است
 در اعیان خارجیه ملاحظه نمایند که در شجایزها و اثمار کبکله اوت
 و لطافت فطریه که صرف موهبت الهیه است موجود و دیگری
 تضادت و حلاوت زاید الوصف است که بهر بیت
 باغبان عنایت در آن مشهود چه که اگر بحال خود گذاشته شود
 جنگل و آجام گردد کل و شکوفه نکشاید و ثمری نبخشد و شایسته
 سوختن و افروختن گردد و لکن چون در ظل تربیت و عنایت
 مرتبی در آید بستان و کاستان شود چمن و گلشن گردد
 از بار و اثمار بدون آرد و بگل و ریاحین روی زمین سپاراید

بچین جمعیت بشریة و ہیئت جامعه انسانیہ نیز اگر بحال خویش
ترک شود چون حشرات محسوس شود و در زمرہ بہائم و سبع
سعد و کرد و در مذکی و غیر جنکی و خون خوار کی بیاموزد و در
صرمان و طغیان بسوزد

نوع انسان در دوستان افاق کو دوکان حق خوانند و از علل
مزمہ سقیم و ناتوان ہیا کل مقدسہ انبیاء اولیاء و اسیب انجمن
رحمانند و طبیب شفاخانہ حضرت یزدان بشیر عنایتند و
افتاب فلک اشیر ہدایت تا شعلہ نوری کمال معنوی و صوری
کہ در حقیقت زجاجی انسانی آسروہ و محمود است بنا بر توقدہ
الہی بر آسروزد و امراض مزمہ بعنایت فیض رحمانی
و روح سبحانی زائل کرد پس باین دلیل حلیل بوضوح پیوست
کہ انجمن انسانیہ تربیت و عنایت و مربی حقیقی لازم و نفوس
بشری را ضابطہ و رابطہ و مانع و رادع مشوق و مانع جاذب و جب

چه که باغ افریش جز بریت باغبان عنایت و فیوض است
 حضرت احدیت و سیاست عادلانه حکومت آرایش و لطافت
 و فیض و برکت نیابد

و این رادع و مانع و این ضابط و رابط و این قائم و ساتق هر
 قسم منقسم حافظ و رادع اول قوه سیاست است که متعلق
 به عالم حیوانی و امور ث سعادت خارجه عالم انسانیست و
 سبب محافظه جان و مال و ناموس لشبری و علت عزت و
 علو منقبت هیئت جامعه این نوع جلیل است و مرکز رفیق
 و قق این قواء سیاست و محور و اثره این موهبت ربانیه و
 خسروان عادل و امنای کامل و وزرای عاقل و سران
 لشکر باسل هستند

و مرتبی و ضابط ثانی عالم انسانی قوه قدسیه روحانیه و

و کتب منزله سماویة و انبیا سیاهی المصی و نفوس رحمانی و علمای ربانی
 چه که این مهابده وحی و مطالع الهام مری قلوب وار و احسن
 و معتدل اخلاق و محسن اطوار و مشوق ابرار یعنی این نفوس مقدسه
 چون قوای روحانیة نفوس انسانیة را از شأمت اخلاق بر ذیل
 و ظلمت صفات خبیثه و کثافت عوالم کونیة نجات داده
 حقایق بشریة را با نور منقبت عالم انسانی و شئون رحمانی
 و خصائل و فضائل ملکوتی منور نمایند تا حقیقت نورانیة فتنه کارگزار
 احسن الخالقین و منقبت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
 در هویت مقدسه انسانی تحقق یابد این است بفیوضات
 جلیله این مطالع ایات الهیة حقائق صافیة لطیفه انسانیة مرکز
 سوحات مقدسه رحمانیت کرد و بسنجان این وظائف
 مقدسه بر امور روحانی رحمانی و حقایق وجدانیت تعلق
 بشئون جسمانی ذامور سیاسی و شئون دنیوی نداشته بلکه
 قوای قدسیه این نفوس طیبه ظاهره در حقیقت جان و وجدان

و هویت روح و دل نافذ است نه آب و گل و ریاست
 ایایین جفاتی مجروده در فضای جان فرای روحانی مرتفع نه خاک
 و ان ترالی محسلی در امور حکومت و رعیتت و سانس
 و موسی نداشتته و نذارند بفحاشات قدسیه الهیه مخصوصند
 و بفیوضات معنویه صمدانیه مانوس مداحسه در امور سائره
 نخواهند و سمندهمت را در میدان نهمت و ریاست نراند
 چه که امور سیاست و حکومت و مملکت و رعیتت را
 مرجع تحریت و مصدر رحمت و هدایت و دیانت و معرفت
 و تربیت و ترویج خصائل و فضائل انسانیست را مرکز مقدسی و
 منبع شخصی این نفوس تعلقی امور سیاسی ندارند و مداحسه
 نخواهند اینست در این کور عظیم در شد و بلوغ عالم این مسئله
 چون بنیان هر صوص در کتاب الهی منصوص است و باین
 نص قاطع و برهان لامع کل باید و امر حکومت را خاضع و خاشع
 و پایه سرسلطنت را منقاد و طاع باشد یعنی در اطاعت

و وجودیت ستر باران رعیت صادق و بنده موافق باشند
 چنانچه در کتاب عهد ایمان و پیمان باقی ابدی جمال رحمانی که
 امرش قاطع و فخرش ساطع و صبحش صادق و لامع است نعت
 صریح میفرماید امر منصوص این است

یا اولیاء الله و من آتاه ملک منّا هر قدرت و مطالع عزت
 و ثروت حقند در باره ایشان دعا کنید حکومت ارض بان
 نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت نزاع
 و جدال انهی فرمود بنیاعظیمانی کتاب هذا امرت
 فی هذا الظهور الاعظم و عصمه من حکم المحو و زینه بطراز الابنات
 انه هو اعلم الحکیم مظاهر حکم و مطالع امر که بطرز عدل
 و انصاف ترینند بر کل اعانت ان نفوس لازم

و همچنین در رساله صریحی که مخاطباً بعضی از علماء می فرماید

یک فقره از ان رساله مبارکه این است

حال باید حضرت سلطان حفظه الله تعالی بعنایت و شفقت با
 این حزب رفتار فرماید و این مظلوم امام کعبه الهی عهد
 ینماید از این حزب جز صداقت و امانت امری ظاهر
 نشود که مغایر رای حجه بان را سی حضرت سلطانی باشد
 هر طتی باید مقام سلطان شرع ملاحظه نماید و در ان خاضع باشد
 و با مرشغالان بحکم متمسک سلاطین مظاهر قدرت و رفعت
 و عظمت الهی بوده و مستند این مظلوم با حدی مد اینه
 نموده کل در ان فقره شاهد و گواهند و لکن ملاحظه شون سلاطین
 من عند الله بوده و از کلمات انبیا و اولیا و اوضح معلوم
 خدمت حضرت روح علیه السلام عرض نمودند یا روح الله ای جز ان کعطی
 الجزیه لقبصر ام لاقال بی القیصر لقیصر و الله الله منع نقرمودند
 و این دو کلمه کبیت نزد متبصرین چه که القیصر اگر من عند الله بود

نهی میفرمودند و همچنین در آیه مبارکه ر طیبوا الله و طیبوا
 الرسول و اولی الامر منکم مقصود از این اولی الامر در مقام
 اول و رتبه اولی ائمه صلوات الله علیهم بوده و هستند ایشانند
 مظهر قدرت و مصادرا و مخازن علم و مطالع حکم الهی و در
 رتبه ثانی و مقام ثانی ملوک و سلاطین بوده اند یعنی ملوکی
 که بنور عدلشان افاق عالم متور در روشن است امید بکنجه
 از حضرت سلطان نور عدلی اشراق نماید که جمیع حزاب هم را
 احاطه کند کل باید از حق از برایش بطلبند آنچه را که الیوم
 شروار است الهی و سیدی و سندی و مقصودی
 و محسوبی اشکات بالاسرار التي کانت کمنونه فی علمات
 و بالایات التي منها تضوع عرف عنایتک و بامواج بحر
 عطایاتک و سماء فضلت و کرمت و بالدماء التي تنفکت
 فی سبیلک و بالاکباد التي ذابت فی جبت ان توید حضرت
 السلطان بقدرتک و سلطانت لیظهر منہ ما یکون باقیانی

Missing page

بدو بیضا بنامید این امر هشتم از فرایض دین سبب و نصوص
 قاطعه کتاب عتین است این معلوم است که حکومت بالطبع
 راحت و آسایش رحمت خواهد و نعمت و سعادت الهی
 جوید و در حفظ حقوق عادلانه و زیر دستمان را غیب و
 مانع و در دفع مشرور متعدد بان ساعی و صائل است زیرا
 عزت و ثروت رعیت شوکت و عظمت و قوت
 سلطنت باهره و دولت قاهره است و بنجاح و فلاح
 الهی منظور نظر اعلیحضرت شهبان است و این قضیه
 امر فطری است و اگر چنانچه فتوری در راحت الهی و حضور
 و نعمت و سعادت اعلی و ادانی حاصل کرد این از
 عدم کفایت پیشکاران و شدت سورت و جهالت
 بدخواهانی است که بلباس علم ظاهر و در فنون جل ما هر
 و محرک فتنه در اول و این نزد القنه کانت نامنه

لعن التمدن ایقظنا

این جریح بگردان یعنی پیشوایان نجاه سال است در معاشرت
 و منابر و مجالس و محافل در حضور اولیاء امور نسبت
 باین خراب مظلوم نهمت فساد میدادند و نسبت عناد
 روا داشتند که این خراب محترّب عالمند و مفسد اخلاق
 نبی آدم فتنه آفاقند و مضرت علی الاطلاق علم عصیانند و راه
 طغیان دشمن دین و دولتند و عدو جان رعیت مقتضای
 عدل الهی ظهور و وضوح حقیقت هر خراب و گروه بوده تا
 اینچنین عالم معلوم و مشهور گردد که مصالح کیست و مفسد که فتنه
 جوین چه قومند و مفسدان کدام گروه و الله اعلم
 المفسد من المصلح خوش بود که محاکم تجربه اید میان تا
 روی شود آنکه در او غش باشد حال ای اجابای الهی بشکران
 الطاف ربانی پردازید که عادل حقیقی پرده از روی
 کارهت رفته بر انداخت و اسرار مکنونه نفوس حقین کو کب

با هر مشهور و وظایف هر چه کردید حمد اله تم شکر اله

و حال آنکه وظیفه علماء و فریضه فقها مواظبت امور روحانیه
و ترویج شئون رحمانیه است و هر وقت علمای دین مسدود
و ایرادگان شرع متین در عالم سیاسی مدخلی جستند
و رائی زدند و تدبیری نمودند تشیتت مثل موجدین شد و
تقریب جمیع مؤمنین گشت تا زره فساد بر او خست و ایران
عناد جهانیز ابروخت مملکت تاراج و تالان شد و رعیتیت
امیر و دستگیر عوامان و ادا و خرموک صفویه علیهم الرحمة
من رب البریه علماء و امور سیاسی ایران نفوذی خواستند
و علمی افراختند و تدبیری ساختند و راهی نمودند و درسی کشودند
که شامت انحرکت مورث حضرت و شیخ بلاکت کردید
ممالک محروسه جولانگاه قبائل ترکمان گشت و میدان غارت
و استیلا افغان خاک مبارکت ایران سخر اعم مجاوره کردید

و اقلیم حبش در دست بیکانه افتاد سلطنت قاهره
 معدوم شد و دولت باهره مغفود گشت ظالمان دست
 تجاوز کشیدند و بدخواهان قصد مال و ناموس و جان نمودند
 نفوس مقتول گشت و اموال منسوب بزرگان مغضوب
 شدند و املاک مغضوب معموره ایران ویران شد و در نیم
 جهان بنامی مقهور سردیوان زمام حکومت در دست
 درندگان افتاد و خاندان سلطنت در زیر زنجیر و شمشیر
 خون خواران پرده نشینان اسیر شدند و کودکان و بچه
 این نمره مداحله علمای دین و فضلاء شریع متین در امور بیایستی

و نوبت دیگر علماء امت در بدایت حکومت علیحضرت
 آقا محمد خان در امور سیاسی طرحی تازه ریختند و بر فزون
 ایرانیان خاک مذلت ریختند در تعیین سلطنت را فی زواید
 و در تشویش اذیان نعمه و نوائی بنواختند عریضه و موصاف

انداختند و علم اختلافی بر افراختند طوفان طغیان برجا
 و بل فتنه و آشوب متولی شد هر چه شد بد رخ نمود و موج
 عصیان اوج آسمان گرفت سران قبائل سر سروری ^{شدند}
 و تخم خصومت در کشت زار مملکت کاشتند و بجان یکدیگر
 افتادند امن و امان مسلوب شد و عهد و پیمان مفسوخ گشت
 سر و سامانی نماند و امن و امانی نبود تا آنکه واقعه فاصله کرمان
 بوقوع پیوست و بخمار فتنه و فساد نشست قطع و ابر قوم
 فاسقین شد و قلع ریشه مفیدین گشت

واقعه ناله در زمان خاقان مغفور بود که پیشوایان بازر لزله
 و دلوله انداختند و علم منحوس بر افراختند و ساز جهاد بار و بار
 ساختند و با جمل و دهسل قطع بل نمودند تا بحدود و ثغور
 رسیدند چون آغاز هجوم نمودند بر جمعی که نختند و در میدان
 چنگ بیک شلیک تفنگ از نام و نمکسب گذشتند

و عار فرار اختیار کردند و چون بر دستش و اعجاز
 محل منقعر در شواطی رود ارس و پهن داشت معان
 سرگردان و پریشان شدند و لغزشها مالکتها و دریا کجا
 و بیفت کرد و تومان و دریا می بازندان را بسا دادند



و مدار عبرت عظیم واقعه محزنة حضرت عهده العزیز خان خلدشایان
 مظلوم است در اواخر آیمش که پیشوایان است عثمانیان
 بنامی طغیان گذاشتند و رایست عدوان برافراشتند
 از سوی جنون حرکتی نمودند و در مهام امور بد حسل و
 شکرستی خواستند فتنه با برانگیزند و بار حال دولت و دولت بختند
 دین بسین و شرع متین را بهانه ساختند و صلاح امت بر
 زبان را نهند و عزل و زراد در خواستند و نمایان انصاف
 و معروت برانداختند خیر خواهان را دور نمودند و بد
 خواهان را مسرور صادقان را منضوب ملت نمودند

و خائنان را محبوب آنت و چون بمقصد خویش موفق شدند
 رسم و کرسی پیش گرفتند فرض بسیر سلطنت نمودند و دست
 تطاول بکبران و حکومت کشودند فتویٰ خبیث دادند و قلع
 و قمع بر خاستند ابروی مروت ریختند و غبار ظلم بر آن ریختند
 ستمی روا داشتند که دین بسین را بدنام کردند و شمر صیقل
 بید المرسلین را رسوا نکرده انوس و حسرت از این حرکت
 و رد لهامی عالمیان بر افروخت و قلوب جهان و جهانیان
 بر مظلومیت آن جهان بان سوخت عاقبت اصرار بر جنگ
 نمودند و پنجه و چنگت بیازمودند سلاح بستند و اعلان
 حرب نمودند و در افواه عوام انداختند که روس و قزاق
 مایوس و سپاه و لشکرش سیکریت بیروح سز از جن جهانند
 و مردانش ناتوان و دلش سببوت است و حکومتش
 بی قوت و شوکت ماست قاهره هستیم دولت باهره
 جهاد کنیم و بنسیاد عماد برانندیم شتره آفاق شویم و سرور

اعم و دول علی الاطلاق و چون نتایج این حرکات
 آشکار شد و ثمرات این افکار پدیدار گردد مجسم بود و زهر
 کتر ز نقیمت مشخص بود و کبک دولت و رعیت زمین بخون
 یکینا بان زمین شد و میدان حرب از تنهای کشته منظر
 عیب عموم رعیت جام بلا کشیدند و صید هزار جوانان است
 و نور سیدگان مملکت زهر هلاکت چشیدند چه بنیانهای
 عظیم که با خاک یکسان شد و چه خاندانهای تیم که منتقم
 و فقیه شد هزاران تار مغموره مغموره شد و ولایات
 اباد و خراب اباد گشت خرابی بیاد رفت و ثروت
 دولت و رعیت محو و تاراج دو کرد و رعیت از وطن
 مالوف مجبور ب هجرت شدند و جمیع غنیمتی از سران مملکت
 و بزرگان ولایت بعد از فقدان مملکت لانه ایشان
 ترک نموده طفلان خردسال و پسران سال خورده بسیر
 سامان سیر کردان دشت و بیابان کشیدند علمای پر عجب

که غره

که نعره الحرب الحرب و حتی علی الجهاد میزند در صدمه اولی
 فریاد این الملاذ و این المناص بر آوردند و بجز قلیل از جبر
 جزیل و ثواب جلیل گذشتند و در بفرار آوردند و این مصیبت
 کبری فراهم کردند سجان بند کسانیکه تدبیر لانه و اشیانه و ترفیت
 خانه و کاشانه خویش ننهادند و از بیکانه و خویش بخیرید در مهم
 امور مملکت و رعیت مداحنه نمایند و در معضلات امور
 سیاسی معانده و چون مرجعت بتاریخ نمائی از این قبیل و قایع
 بجد و بی پایان یابی که اساس جمیع مداحنه روستای
 دین در امور سیاستیه بوده این نفوس مصدر تشریح احکام الهی
 هستند تفهید یعنی چون حکومت در امور کلیه و جزئیه
 مقتضای شریعت الهیه و حقیقت احکام ربانیه را تفسار
 نماید آنچه مستنبط از احکام الله و موافق شریعت الله است
 بیان نمایند و بگرد امور سیاسی و رعیت پروری و
 ضبط و ربط مهم امور و صلاح و فساد مملکت و رعیت قواعده

و قانون مملکتی و امور خارجی و داخلی چه اطلاع دارند و همچنین
 در جمیع اعصار و قرون اولی مصدر تعرض با جبار الله
 و تعرض بمؤمنین با یات الله اشخاصی بوده اند که بظاہر
 بکلیه علم آراسته و تقوی و حشمت الله از قلوبشان کاسته
 بصورت دانا و بحقیقت نادان و بزبان زاهد و بجان
 حاحد و جسم عابد و بدل را قد بودند مثلاً در زمانی که
 نفس روح بخش میجائی جسم عالم را جان بخشید و نفحات قدس
 عیسوی عالم امکان را روان مبدول داشت علمای نبی اسرائیل
 مثل جناد قیافا بران جوهر وجود و جمال مشهور و روح محسوس
 زبان اعتراض کشوند و احتراز نمودند و تکفیر کردند
 و دمیرخواستند اذیت نمودند و مضرت ردا دادند
 حواریون را عقوبت نمودند و اشد نفیست وارد آوردند
 فتوای قتل دادند و طرد و جسم کردند شکنجه و عقاب
 نمودند و باشد عذاب شهید و دم اطهر شانه اسبیل کردند

این تعرض و نشد و نعمت و عقوبت کل اند جبت
 علمای امت بود

و همچنین در زمان سر وجود جمال موعود مؤید
 بمقام محمد و حضرت رسول علیه السلام لاطنه نمایند
 معترضین و محترزین معاندین و مکابرین علمای یهود و رهبانان
 عنود و کهنه چهل حسود بودند مثل ابو عامر راهب
 و کعب بن اشرف و نضر بن حارث و عاص بن اشل
 و حتی بن اخطب و امیه بن جلال این مشویان امت
 قیام بر لعن و سب و قتل و ضرب ان اناب مشرق نبوت
 نمودند و چنان طغیان در اذیت شمع انجمن عالم انسان
 داشتند که ما اود می نبی بمشل ما اودیت فرمودند
 و لسان بشکوه کشوند پس لاطنه نمایند که در هر عصر و عصر
 ظلم و زجر و حصر و جفای شدید و جور جدید از بعضی علمای

بیدین بود. و اگر چنانچه حکومت تعرضی کرد یا تعرضی نمود
 جمیع بغض و ملزوم و اشاره و همزاین نفوس بر طغیان بود و همچنین
 در این اوقات اگر بنظر دقیق ملاحظه نمایند آنچه شایع و واقع
 از اعتساف علمای بی انصافی بوده که از تقوای الهی محروم
 و از شریعت التمدیجور و از انار حقد و نیران حسد و جوش
 و ضر و شمشند

و اما دانایان پاک دل پاکت جانند هر یک رحمت
 نژد اند و مویست رحمن ستم بدایتند و سراج عنایت
 بارقه حقیقتند و حافظ شریعت میزان عدالتند و سلطان
 امانت صبح صادقند و نخل باسق فخر لامعند و نجم ساطع نبوع
 عرفانند و معین بآء غیب حیوان مرتبی نفوسند و بشر قلوب
 نادی ممانند و منادی حق بین بنی آدم است کبری میقتند
 و رایست علیما جواهر و چونند و لطائف موجود منظر تنزیه

و مشرق آفتاب تقدیس از هستی خاکدان فانی بیزیرند
 و از هوی و هووس عالم انسانی در کنار در مجامع وجود
 سر مست محامد و نعوت رب و دودند و در محفل
 تجلی و شهود در رکوع و سجود بسنجان الهی را در کن رکینند
 و دین مبین بر احسن حصین تشکمان را عذب فراتند
 و کم کشمکان را بسبیل نجات در حدائق توحید ظهور
 شکورند و در این سخن تفسیر شمع پر نور علمای ربانند
 و در ثمان نبوی واقفان اسرارند و سرخیل
 کرده ابرار حلو نگاه ذکر را صومعه ملکوت کنند
 و غزلت از غیر را وصول بارگاه لاهوت شمرند و
 ما دون ایشان جسم بچاوند نقش حلیان و ضلالتند
 علی علم منصوص قرآن

بیست اجتماعیه بشریه بالطبع محتاج روابط و ضوابط

ضرورت است چه بدون این روابط حیانت و سلاست
 نیاید و نیت و سعادت نیاید عزت مقدسه انسان رخ
 نماید و محشون امال چهره نکشاید کشور و تسلیم اباد نکرد و
 بدن و قری ترقیت و زمین نیاید عالم منظم نشود آدم نشوونما
 نتواند راحت جان و اسایش و جدان مسیر نکرد و منقبت انسان
 جلوه نکند شمع مهیبت رحمن بفرز و حقیقت انسان کاشف
 حقایق امکان نکرد و واقف حکمت کلمه یزدان نشود قون
 جلیله شیوع نیابد و اکتشافات عظیمه حصول نپذیرد مرکز خاک
 بر صد افلاک نشود و صنایع و بدائع چیرت بخش عقول و
 افکار نکرد و شرق و غرب عالم مصاحبت نتواند و قوه
 بخارا قطار افاق را موصلت مبد و این ضوابط در روابط که
 اساس بنیان سعادت و بدرقه عنایت است شریعت
 و نظامی است که کافل سعادت و ضابط عصمت و حیانت
 همیت بشریه است و چون بحب و دین نمائی و صبر حدیذگری

مشهور و ذکر شود که شریعت و نظام روابط ضروریه است که
 منبعث از حقائق اشیا است و الا نظام هیئت اجتماعیه نکرد
 و علت اسایش و سعادت جمیعت بشریه نشود چه که هیئت
 عمومیه بشابه شخص انسان است چون از جواهر فردیه و عناصر
 مختلفه متضاده متعارضه موجود گشته است بالضرورة معروض
 و مطرح امر صحت و چون از علل خلل طاری کرد و طبیب حاذق
 و حکیم فائق تشخیص مرض دهد و تشیخ عرض پردازد و در حقائق
 و دقائق علت و مقتضای طبیعت اندیشد و مبادی و نتائج
 و وسائط و حوایج تحریری نماید و بضریات و کلیات رافق
 و تمیز دهد پس تفکر نماید که تقاضای این مرض صحت و مقتضای
 این عرض چه و بمعالجه و مداوا پردازد از این معلوم شد که علاج
 شافی و دواء کافی منبعث از نفس حقیقت طبیعت و مزاج و
 مرض است همچنین هیئت اجتماعیه و هیکل عالم معروض عرض
 ذاتیه و در تحت تسلط امراض متنوعه است شریعت

و نظام و احکام ممتابه در یاق فاروق و شفاء مخلوق است
 پس شخص انانی تصور توان نمود که بخودی خود بعلل مزمته افاق
 می برد و با انواع امراض و اعراض امکان واقف گردد و
 تشخیص اسقام عالمیان تواند و تشریح الامم نیست جامع نشان
 داند و بسته مکنون اعصار و قرون کشف تواند تا پر و ابط
 ضروریه منبسط از حقایق ایشاپی برد و نظام و قوانینی وضع
 نماید که علاج عاجل باشد و دوا سی کامل شه نیست که ممتنع
 و سبب نیست پس معلوم و محقق شد که واضح احکام و نظام
 و شریعت و قوانین بین انام حضرت عزیز علام است چه که
 بحقائق وجود و دقائق کل موجود است مکنون و در مرسوم اعصار
 و قرون بسز خدای بچون نفسی مطلع و آگاهند این است
 که زاکون ممالک اروپا فی الحقیقه نتایج افکار چند نهر ارسال
 علمای نظام و قانون است با وجود این هنوز با تمام و
 ناقص است و در خیر تغییر و تبدیل و جرح و تعدیل چه که

و انما یان سابق فی مضرته بعضی قواعد بنزده و دانشمندان
 لاحق واقف گشتند و بعضی از قواعد را تعدیل و بعضی را تصدیق
 و برخی را استبدیل نموده و نمایندگاری بر سر مطلب رسوم
 شریعت بشما به روح حیات است و حکومت بمنزله
 قوه نجات شریعت مهربانان است و حکومت ابرنسیان
 و این دو کوب تابان چون فرقدان از افق امکان بر اهل جهان
 پرتو افکنند یکی جهان جاز را روشن کند و دیگری عرصه کیهان را
 گلشن یکی محیط وجدان را در فشان نماید و دیگری بسط خاکد انرا
 جنت رضوان این نوع ده خاک رشک افلاک کرد و
 این ظلمت کده تاریک عنبطه عالم انوار ابر رحمت بر خیزد
 و ریشه موهبت ریزد و نفحه عنایت مشک و عنبر بریزد نسیم
 وزد و نسیم جان پرور رسد روی زمین این بهشت برین
 کبر و موسم جبار و نشین آید بر مع الهی باغ کیهان اطراوت
 بدیع بچشد و آفتاب بعزت قدیمه آفاق امکان را روشنی

جدید مبدول دارد تراب اجغر عبیر و عنبر شود و کلخن طلسمانی
 کلخن رحمانی و کلخن نورانی گردد مقصود این است که این دو
 است لبری چون شد و شیر و دو پیکر اشیر معین و ظمیر کبریا
 پس اینست یا یکی خیانت با دیگر است و تهاون در اطاعت
 این طغیان در معصیت با آنست

شرعیته الیه را که حیات وجود و نور شود و مطابق مقصود
 قوه نافذه باید و وسایط قاطعه شاید و حامی بسین لازم
 و مروج مستین واجب و شبه نیست که مصدر این قوه
 عظیمه بنیه حکومت و بارقه سلطنت است و چون این
 قوی و قاهر گردد در ان ظاهر و باهر شود و هر چند
 این فائق و ساطع گردد در ان شائع و لامع شود پس حکومت
 عادلانه حکومت مشروع است و سلطنت منظمه رحمت
 شامله و بسیم جهان بینی محفوف بتأیید یزدانی است و انهر

شه یازدهمی بگویم موهبت رحمانی در کتاب مبین بصحیح
 میفرماید قل الاتصم بالک الملک توتی الملک من تشاء
 وتخرج الملک ممن تشاء پس معلوم میشود شد که این عطیه موهبت
 الهیه و منحه ربانیه است و همچنین در حدیث صحیح بصریح میفرماید
 السلطان ظل العذی فی الارض با وجود این نصوص که چون بنیان
 مرصوص است ذکر کرده غاصب نامیب چه زعم واضح لبطلا
 و چه تصور بیدلیل و برهان ملاحظه فرمائید که درایه مبارکه و حدیث
 صحیح بیان مطلق است نه مقید و ذکر عموم است خصوص مخصوص
 اما شان انتم هدی و مقام مقبرین درگاه کبریا عزت و جمت
 روحانیه است و حقوقشان ولایت حضرت رحمانیه کفیل
 جلیشان غبار بسیل رحمان است و تاج و آفتابان انوار
 موهبت حضرت یزدان سریر معدلت مصیبه شان نجگاه
 قلوب است و دهمیم رفیع و عظیمشان مقعد صدق عالم
 ملکوت جهانان جهان جان و دلنده آب و گل و مالک الملک

فضای لامکانند تنگمای عرصه امکان و ایستقامت جلیل و عزت
 قدیم را غاصبی نه و سالی نیست اما در عالم ناموت سرریشان
 حصر است و صدر جلالشان صفت نعال اوج عرسان
 حنیف عبودیت است و ایوان سلطنتشان گوشه عزت مقصود
 معمور را قبور مطهر بشناسند و حمت افاق را مشقت لاطاق
 ثروت و کنج زار حمت و رنج دانند و حمت بی پایا را مشقت
 جان و وجدان چون ظیور شکور در این دار غرور بدانند
 چند نفاعت نمایند و در حدیقه توحید بر شاخسار بجزید بنطق
 طبع فصیح مجابد و نعوت حق قدیم پردازند باری مقصود این بود که
 بصریح است و صحیح روایت سلطنت موهبت رب عزت
 و حکومت رحمت حضرت ربوبیت نهایت است نهایت
 که شهر یاران کامل و یادش با بان عادل شکرانه این الطاف الیه
 و عواطف جلیله رحمانیه باید عدل محتم باشد و عقل شخص فضل محرم
 باشد و لطف مصدق آفتاب عنایت باشد و سبحان رحمت

رایت یزدان باشد و ایت رحمن

حکومت رعیت پرورد واجب الاطاعت و طاعتش موجب
 قربت عدل الهی مقتضی رعایت حقوق ثباده است و این
 ربانی امر بصیانت ثنون متعادل رعیت از برای حق صیانت
 و رعایت دارد و موسس از سانس حس رعایت مملوک در صورت
 حمایت ملوک است و ابالی در پناه صراحت پادشاه معدلت
 سلوک کل راع مسئول عن رعیتیه حکومت رعیت را حصین
 باشد و کهن سلطنت ملاذینج باشد و طار شیع حقوق رعایا
 و برای ارباب شیع قوی محفوظ و مصون فرماید و عرت و سعادت
 تبعه وزیر و عثمان را ملحوظ و منظور دارد چه که رعیت و ولعنه
 الیه است و فقر امانت حضرت احدیت همچنین بر رعیت
 اطاعت و صداقت مفروض و قیام بر لوازم جمودیت و خلوص
 خدمت محموم و حسنیت و شکرانیت ملزوم با کمال ممنونیت تقدیم

مالیات نماید و نهایت رضایت عمل کالیف سالیان و
 در تریبید علقه شان پادشاهان کوشید و در مایند قوت حکومت و
 تریبید غرت سر بر سلطنت بندل مال جان نماید چه که فایده این
 معامله و ثمره این مطاوعه عائد بر عموم رعیت گردد و در حصول
 خط عظیم و وصول مقام کریم کل شرکت و سهم شوند حقوق قبا و است
 و شون متعادل و کل در صون حمایت پروردگار و عدل

دولت و حکومت در مثل مانند اس و دماغت و اهلای رعیت
 بمشابه اعضا و جوارح و ارکان و بهر ارکان و دماغ که مرکز خواست
 و مدبر تمام جسم و اعضا چون قوت غالبه یابد و نفوذ کامله علم حایت
 افراز و بوساطت حیانت پردازد تدبیر جوارح ضرورتیه کند
 و تمهید نواج و نتایج مستحبه و جمیع توابع و جوارح در عهد اسایش و
 نهایت آرامش بحال روشن بیایند و اگر در نفوذش فتور می حاصل
 شود و قوتش فتور می یابد بدن ویران گردد و کشورش بی ابرو مان

و هزار گونه آفت تولى شود و سعادت اسایش حسیع جز مختل که در مجتهد
 چون ای حکومت نافذ باشد و فرمانش غالب مملکت ارشاد بدو رعیت
 اسایش و اگر قوتش مختل گردد و بنیان سعادت و برهت و رعیت تمززل
 و منهدم شود چه که حافظ و حارس و رابط و ضابط و رادع و مانع لازم
 حکومت و چون حکومت ثبات رعیت بود و رعیت بو طائف رعیت
 قیام نماید و رابط الیام محکم گردد و وسائط ارتباط حکومت یک مملکت
 و قدرت تمام رعیت یک نقطه شخص شاخصی تقریر و تجمیع نماید و شبهت که در
 نهایت نفوذ تحقق یابد چون شعاع آفتاب که در سطح زجاج محقره در افتد
 حرارت تمامها در نقطه وسطای بتور و زجاج اجتماع کند و چنان باشد و نور
 و محرق گردد که هر جسم سخت عاصی متقابل با این نقطه بگذرد و در آن محل در آن نقطه
 نمایند هر حکومت با بهره و سلطنت قاهره رعیتش در کمال عزت و سعادت
 و توجه و زیر و تناسل در هر کشوری بزرگوار و محترم در نهایت رعایت و در
 جمیع مراتب بسعادت تمام در ترقیند و در معرفت و ثروت و تجارت
 و صنعت در علویای این مشهور و مسلم در نزد هر عاقل و داناست بی شبهه و در

ای اجبای الهی کوشش بکنید و باز فتنه جرنلی اخترز و اگر بوی فساد از نفسی
استشام نماند و لو بطاهر نفس خطیری باشد و عالم بی نظیری بداند و حال رجالست
و مخالف آئین و اهل جلال دشمن زود است و با مردم بنیان ناقص عهد و پیمانست و مردود
درگاه حضرت رحمن شخص خیر و بصیر چون سراج فیر است و سبب فلاح و صلاح عالم
کیست و میفرمود بایمان و پیمان در خیر عالیشان کوشد و در راحت جهانیان ای اجبای
الهی آئین رحمانی را دور نمائید و امر بدیع را موسوم ببیع عصر جدید آغاز نشاء اولی
است و این قرن قرن برگزیده خداوند یکما آفاق امکان از شئون تیرا و جعفران
روشن منور است و شرق و غرب عالم از انفعات قدس محض و سطر حجره خلق جدید نهانست
حیات و ملاحتت و تکامل امر بدیع در غایت قوت و طراوت کوشش را بر مصالح و وسایل
الهی گشاید و در صدق نیت با اعلام فطرت و طیب طینت و خیر خواهی دولت پیر
بیضایی بنماید تا در سخن عالم و مجمع اعم مشهور و محقق گردد که شمع روشن عالم انسانی مگر گلشن
جهان الهی مسنید گفزار نثری ندارد و نهال آمال بری نیارد در قمار و کردار لازم بالقوه جمیع
اشیا مستعد جمیع استیانهات بعضی سهل الحصول اند بعضی صعب الحصول لکن چه فائده انسان
بالفعل بیدار است رحمن باشد و رایت محبوبیت حضرت تیران والسلام علی من اتبع الهدی

بمبئی مطبع دست پر گستا

غزه محرم ۱۳۱۴